



من در نقش‌ها وجود دارد که به هر حال ناخودآگاه است اما سعی می‌کنم در کل خروجی متفاوت از شخصیت حسام محمودی یا یک شخصیت پردازی را متجلی کنم.

کلیاتی از انتخاب تارسیدن به نقش را با هم بررسی کردیم، حالا بگویید چه فرایندی در شما از زمان خواندن فیلمنامه تا تأیید نقش شخصیت طی می‌شود؟

فرایند از کاری به کار دیگر متفاوت است مثلاً در مورد «سامان» علاوه بر همه نکاتی که وجود داشت سعی کردم به‌طور مرتب باشگاه بروم و بدن‌سازی رزمی کار کنم چون حسام این بود که این شخصیت باید به لحاظ بدنی ویژگی‌هایی داشته باشد که در ورزش رزمی می‌توانستم آن را پیدا کنم.

این تمرینات به شما چه کمکی کرد؟

در بازیگری این‌طور نیست که برای رسیدن به نقطه دوم کاری را انجام بدهم! ممکن است به جای نقطه دوم به نقطه سوم برسم اما در آخر می‌فهمم که این مسیر باید طی می‌شد. شاید در مورد ظاهر بیرونی برای یک کاراکتر این مدل جواب بدهد اما در مورد اتفاقات درونی که برای شخصیت‌ها رخ می‌دهد جوابگو نیست. چون اتفاقات در زندگی واقعی هم خیلی قابل پیش‌بینی نیست که من کاری را انجام بدهم که یک نتیجه خاص بگیرم.

اگر مثلاً عهده‌دار نقش یک بوکسور باشید طبیعی است که باید در این باره آموزش‌هایی ببینید و این همان رسیدن از نقطه الف به نقطه ب است.

نه، نمی‌خواهم این تماشای نادیده بگیرم؛ تمرین بخشی از کار بازیگری است اما همه‌اش نیست. وقتی قرار است شخصیتی را بازی کنم که مایه‌آزای بیرونی دارد به آدم‌ها نگاه می‌کنم اما در نهایت فقط ایده می‌گیرم و عین او نمی‌شوم چون مثلاً اگر بخواهم بوکسور بشوم شبیه خودم ورزش می‌کنم و فقط قواعد را فرامی‌گیرم، بنابراین به نقش هم باید از دل خود نقش نگاه کرد.

با توجه به سبقه‌ای که از شما سراغ دارم گویا این ورزش کردن و حتی مطالعه، به شما برای شغلان خیلی باری می‌کند. این وابستگی به ورزش و مطالعه چقدر در میان همکاران شما نیز وجود دارد؟

وضعیت خیلی ناامیدکننده و بد است و نیاز به تربیت دارد و واقعا گاهی اوقات سرانه مطالعه میان همکاران من خجالت‌آور است. در حالی که هر دو موضوع به‌شدت در پروسه دستیابی به کاراکتر در کار می‌تواند به همکاران من کمک کند و مثلاً با مطالعه، جهان بینی یک

نفر وسیع‌تر می‌شود؛ بهتر حرف می‌زند، بهتر ادا می‌کند و...

از بحث اصلی دور نشویم، بگذارید این‌طور بپرسم که در متد بازیگری استانیسلاوسکی قاعده‌ای داریم که بازیگر در مواجهه با قصه و فیلمنامه، عین زندگی باشد و کاملاً خودش باشد و گاهی در قالب این متد، بازیگر آنقدر در دل نقش فرو رفته که بعضی خودکشی‌ها یا اتفاقات غیر مترقبه را در میان بازیگران شاهد بودیم. اما برخلاف آن نیز قاعده‌ای وجود دارد که آن سبک را رد و بازیگر را نقش به نقش تغییر و حتی غیر قابل تشخیص می‌کند. شما به کدام سبک بیشتر تعلق خاطر دارید؟

از طرفداران سبک استانیسلاوسکی برای من مثال می‌زنید؟

مثال پاچینو، شبیه رضا کیانیان یا...

متوجه منظور شما شدم و باید در پاسخ بگویم این‌که همواره یک بازیگر را با بازی مشخصی در بازیگری بشناسند بد نیست اما سلیقه من نیست. مثلاً برای من خیلی جذاب نیست که فقط مرا به اسم بشناسند و نقش‌هایم به سختی یادشان بیاید. ترجیح می‌دهم شبیه میخائیل چخوف باشم که از نمایشی به نمایش دیگر تفاوت داشته به‌طوری که دوستان صمیمی‌اش او را نمی‌شناختند. مثلاً یکی از دوستان من؛ هوتن شکیبیا در نمایشی نقشش را بازی کرد که اگر ما بروئیسور نمایش را نمی‌دیدیم اصلاً نمی‌توانستیم حدس بزنیم که این بازیگر، هوتن شکیباست. این یعنی هوتن شکیبیا کاملاً از خودش بیرون رفته و شخصیتی شده که آن را بازی کرده؛ این مورد پسند من هم هست و سعی نمی‌کنم که خودم را در نقش، در ویژگی و در شکل بازی تکرار کنم.

به نظر می‌رسد این پروسه رسیدن به نقش و بالطبع مهندسی نقش در بازیگران تئاتری بهتر است و چند سالی است بازیگرهای تئاتری در مدیوم تصویر بیشتر دیده می‌شوند. به نظر شما دلیلش این فن و هنر است یا دستمزد کمتر یا بی‌ادعای بودن بازیگران تئاتری به نسبت بازیگران مدیوم‌های دیگر؟

همه مواردی که به آن اشاره کردید، هیچ‌کدام نه زیادتر و نه کمتر؛ شانه‌به‌شانه هم حرکت می‌کنند. پیشنهاد نقش خوبی می‌شود، کار را بلدند، امتحان پس داده‌اند، پشت‌صحنه‌های خوب و صمیمی دارند، گروه خیالش از آن‌ها راحت‌تر است. از

صدا

آن طرف هم بخش دستمزد ده‌ها، نکته‌ای است که وجود دارد.

شاید تسلط همین بازیگران به نقش، باعث شده کم‌کم سلیقه مخاطب هم تغییر و از بازیگران چشم‌رنگی و زیبا به رصد بازی‌های بهتر برسد تا چهره بهتر! دقیقاً و البته این تغییر سلیقه نه فقط در سینمای ایران که در سینمای دنیا هم وجود دارد اما به نظرم متناسب با سلیقه موجود در جامعه ما هم حرکت می‌کند.

البته در دوره‌های مختلف جوان اول‌های سینما متفاوت شدند. الان خود شما جوان اول کدام دوره را دوست دارید؟

پرویز فنی زاده، بیژن مفید، بچه‌های کارگاه نمایش.

دوست دارید که شبیه آن‌ها باشید؟

نمی‌شود، چون معلوم می‌شود که ادا درمی‌آورم. دوستشان دارم اما ادیشان را در نمی‌آورم.

اگر می‌خواستید در دنیای فانتزی نقشش را بخرید کدام را انتخاب می‌کردید؟

جوکر.

در این راستا خود شما و با توجه به قابلیت‌هایی که از خودتان سراغ دارید فکر می‌کنید از پس چه نقشی بر نمی‌آید؟

جذابیت بازیگری به این است که فکر نکنی به این که نمی‌توانی، آزمایش کنی و بگویی چقدر می‌توانم درگیر شوم و پیش ببرم.

پس دوست دارید چه نقشی را بازی کنید؟

نقش‌هایی که جایزه می‌آورند.

ترجیح می‌دهید یک نقش را خوب بازی کنید یا چند نقش متفاوت را متوسط بازی کنید؟

چند نقش متفاوت را درجه‌یک بازی کنم!

اما به خاطر ظاهر شما که ظاهر مثبتی است عمدتاً فیلمنامه‌هایی که به شما پیشنهاد می‌شود نقش‌های مثبتی هستند، حالا که در نقش «سامان» هم درخشیدید که خاکستری بود چقدر در ادامه از بازی در نقش‌های مثبت اجتناب می‌کنید؟

اصلاً اجتناب نمی‌کنم و صدمه‌زد بازی می‌کنم، چون می‌خواهم در یک تم به شکل‌های دیگری بتوانم خودم را در بازی محک بزنم.

یعنی فرصت حضور در قالب‌های دیگر را از خودتان دریغ می‌کنید؟

مگر در قالب‌های دیگر چه اتفاقی می‌افتد که من با تجربیات متفاوت به قول شما در نقش‌های مثبت آن‌را به دست نیآورم؟

اما در این راستا باید بپذیریم که گاهی پول برای یک بازیگر برای رسیدن به نقش تعیین‌کننده می‌شود. به نظر شما پول در زندگی یک بازیگر چقدر موثر هست؟ شده نقشی را به خاطر دستمزد کم از دست بدهید؟

بله. من پای قیمتم می‌ایستم و سعی می‌کنم یک مرز عددی را برای خودم نگه دارم و اصلاً حاضر نیستم به هر بهایی در هر جایی دیده شوم.



تمرین بخشی از کار بازیگری است اما همه‌اش نیست. وقتی قرار است شخصیتی را بازی کنیم که مایه‌آزای بیرونی دارد به آدم‌ها نگاه می‌کنم اما در نهایت فقط ایده می‌گیرم و عین او نمی‌شوم چون مثلاً اگر بخواهم بوکسور بشوم شبیه خودم ورزش می‌کنم و فقط قواعد را فرامی‌گیرم، بنابراین به نقش هم باید از دل خود نقش نگاه کرد

